

و تباری دولت اسرائیل سعی کردند در مقابل دریافت اسلحه و قطعات یدکی برای هواپیماهای جنگی شان، از ایجاد تشنج علیه آمریکا و کشورهای هم‌پیمان آن در خاورمیانه بکاهند و امکان آزاد شدن گروگان‌های آمریکایی در لبنان را فراهم سازند. هاشمی رفسنجانی (نماینده‌ی آن زمان خمینی در شورای عالی دفاع) و محسن رفیق‌دوست (رییس آن زمان سپاه پاسداران) در این امر مستقیماً دخالت داشتند و این‌ها همه با توافق و رضایت خمینی صورت گرفته بود. با روی کار آمدن محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ شمسی، جمهوری اسلامی سعی کرد با سیاست تنش زدایی و ایده‌ی «گفت‌وگوی تمدن‌ها» خود را از انزوای بین‌المللی خارج کرده و روابط خود را با آمریکا عادی سازد. در ژوئیه‌ی ۱۹۹۹ میلادی، بیل کلینتون رییس جمهور آمریکا در نامه‌ای به محمد خاتمی اعلام کرده بود، که آمریکا آماده‌ی عادی شدن روابط خود با ایران است. این نامه از طریق بروس ریدل، مأمور سابق سازمان سیا و مدیر آن زمان شورای امنیت ملی آمریکا به سلطان قابوس، پادشاه عمان، در شهری در حومه پاریس تحویل داده شده و توسط وزیر امور خارجه‌ی عمان، یوسف بن علوی، به تهران آورده شد. به وزیر خارجه عمان گفته شده بود، که این نامه را شخصا به خاتمی تحویل بدهد.

در اواخر دوره‌ی دوم ریاست جمهوری خاتمی، در آوریل ۲۰۰۳ میلادی، در شرایطی که تانک‌های آمریکایی در خیابان‌های بغداد حرکت می‌کردند، این نگرانی در تهران شدت می‌گرفت که شاید پس از عراق نوبت ایران باشد. دولت خاتمی، با وساطت دولت سوییس، نامه‌ای برای دولت آمریکا فرستاد که در آن آمادگی خود را برای حل همه‌ی اختلاف‌ها اعلام کرده بود. در این نامه، ایران

به عنوان نشانه‌هایی از تلاش درازمدت آمریکا برای تسویه حساب نهایی با ایران محسوب می‌شوند. در تلاش‌های عملی طرفین، هنوز اقدامات محسوسی برای تنش زدایی صورت نگرفته است. و به این اعتبار، ادعا می‌شود که تمایلات ملایم دیپلماتیک به هیچ وجه به حل این معضل برای آمریکا تمام نخواهند شد؛ زیرا در یک کلام، جمهوری اسلامی خواهان آن است که نقش و منافع آن در خاورمیانه به رسمیت شناخته شود و دولت آمریکا این نقش و منافع را با استراتژی درازمدت خود کاملاً متناقض می‌داند. در چنین صورتی، تمدید این وضعیت تا کنار رفتن رقیب ضعیف‌تر که ایران باشد، حتمی دیده می‌شود. از این رو، بخشی از اپوزیسیون نزدیکی با آمریکا و تبدیل شدن به آلت دست سیاست خارجی آن را تنها ضامن واقعی برای رسیدن به قدرت در ایران می‌داند.

آیا واقعا روابط ایران و آمریکا به طور لاینحل باقی خواهد ماند و روی کار آمدن رییس جمهور جدید آمریکا در این زمینه تأثیری نخواهد داشت؟ اولین نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، این است که رژیم جمهوری اسلامی از زمان روی کار آمدنش به طور منظم در تلاش برای بهبود روابط خود با آمریکا بوده است. مدتی پس از بهمن ۱۳۵۷، مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی و مصطفی چمران - که به ترتیب نخست وزیر، وزیر امور خارجه و وزیر دفاع دولت موقت جمهوری اسلامی بودند - تقاضا کردند با زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی کاخ سفید در دوره‌ی ریاست جمهوری کارتر، در الجزایر ملاقات کنند. این ملاقات در اول نوامبر ۱۹۷۹ (دهم آبان ۱۳۵۸) رخ داد. در بحبوحه‌ی جنگ ایران و عراق (سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۶ میلادی) مقامات ارشد جمهوری اسلامی با وساطت یک تاجر اسلحه به نام منوچهر قربانی فر

سی سال پس از انقلاب ۱۳۵۷، وضعیت ایران برای آمریکا کماکان یک امر لاینحل مانده است. دولت حاکم در ایران یک عامل مهم بر سر استیلای استراتژی ژئوپولیتیک آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه است. علی‌رغم تلاش‌های جانبی‌ای که دو طرف برای شروع عادی سازی روابطشان انجام داده‌اند، کماکان فاصله‌ی عمیقی بین این دو وجود دارد. قدمت و عمق این فاصله چنان است، که بسیاری از ناظرین سیاسی - چه درون این رژیم و چه در اپوزیسیون جمهوری اسلامی - عادی شدن این روابط را کاملاً بعید می‌دانند. به عبارت دیگر، تداوم روابط خصمانه‌ی ایران و آمریکا، پاشنه‌ی آشیل رژیم جمهوری اسلامی محسوب می‌شود که به طریق اولی زمینه را برای دخالت غایی آمریکا در ایران و لذا سرنگونی احتمالی رژیم اسلامی در آینده باز گذاشته است. این مفروضه است که به اعتبار آن، جریانات اپوزیسیون رژیم ایران برای خود از آن سرمایه‌ی سیاسی تهیه کرده‌اند و تاکنون باعث تشتت و انشقاق در صفوف اپوزیسیون و انقطاب جریانات گوناگون در درون رژیم اسلامی شده است.

ادامه‌ی دخالت ایران در عراق، افغانستان، لبنان و مناطق اشغالی فلسطین، تلاش آن برای غنی سازی اورانیوم و دست‌یابی به فناوری تولید بمب هسته‌ای، همه دلایلی هستند که برای نشان دادن تناقض ذاتی ایران و آمریکا به آن‌ها اشاره می‌شود. گسترش و تعمیق حضور نظامی آمریکا در کشورهای مجاور ایران، از عراق و کویت گرفته تا کشورهای خلیج، افغانستان و جمهوری آذربایجان و استقرار ناوگان ششم آمریکا در بحرین که در مجموع به تجمع بیش از صد هزار نیروی نظامی، چند هزار فروند هواپیمای جنگی و ده‌ها هزار سخت افزار نظامی، اطلاعاتی و تجسس در این منطقه منجر شده است، همه



ایران لشکرکشی کرد، تا زمینه‌ی احتمالی روی کار آمدن یک حکومت خودمختار موافق آمریکا در جنوب ایران را فراهم ساخته و از این طریق، زمینه‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی را ممکن سازد. در فروردین ۱۳۶۱، قطب‌زاده با هم‌کاری عربستان سعودی و حمایت آمریکا قرار بود جمهوری اسلامی را سرنگون سازند - کشف و خنثی شد. در تمام طول جنگ ایران و عراق، دولت آمریکا برای تضعیف جمهوری اسلامی، امکانات اطلاعاتی و نظامی قابل ملاحظه‌ای را در اختیار دولت عراق قرار داد. در تمام طول ریاست جمهوری جورج بوش، دولت آمریکا آشکارا سیاست تغییر رژیم در ایران را دنبال می‌کرد. به گفته‌ی نشریه‌ی «نیویورکر»، در طی ریاست جمهوری بوش، سازمان سیا با تامین کمک نظامی و مالی به جریان‌ات تجزیه طلب بلوچ و جندالله در بلوچستان و همین‌طور به جریان کردی پژاک در کردستان و سازمان مجاهدین خلق و اجرای عملیات تجسسی و ایدایی توسط نیروهای ویژه ارتش آمریکا، مایه‌ی دردسر و اقدامات تلافی‌جویانه علیه ایران بوده است.

سه موضوع اساسی در رابطه‌ی ایران و آمریکا مهم جلوه می‌کند. اول این‌که، رژیم جمهوری اسلامی بخشی از جریان اسلام سیاسی است که در منطقه‌ی خاورمیانه خود را در مقابل آمریکا و غرب قرار داده است. این اسلام سیاسی و آمریکا، منافع استراتژیک متناقضی دارند. و به این اعتبار، امکان نزدیکی ایران و آمریکا غیر ممکن است. در شرایطی که مناقع جهانی آمریکا حکم می‌کند که با جریان اسلام سیاسی (و به ویژه القاعده) در منطقه تسویه حساب کند، عادی شدن روابط آن با دولتی که یک نحله‌ی دیگر از این اسلام سیاسی را دنبال می‌کند، غیرممکن است. این جا باید بدواً به نقش تشیع و همین‌طور دایره‌ی نفوذ این اسلام معین در خاورمیانه توجه کرد. ظاهراً حکومتی که در آن یک ولی فقیه وجود دارد و همه‌ی ارگان‌ها و نهادهای مدنی، قضایی، اجرایی، نظامی و امنیتی آن متأثر از مظاهر، عرف و سلسله مراتب مذهبی است، باید حکومتی باشد که دیپلماسی و سیاست خارجی آن هم عمیقاً مذهبی باشد. به عبارت دیگر، می‌توان ادعا کرد که سیاست خارجی جمهوری اسلامی اساساً یک سیاست پان‌اسلامیستی است، که با هدف گسترش نحله‌ی اسلامی تشیع در خاورمیانه صورت



در جهان بوده است. به عنوان مثال، سه روز بعد از ملاقات بازرگان، یزدی و چمران با برژینسکی، دانش‌جویان خط امام سفارت آمریکا در تهران را اشغال کردند. بعد از این‌که تلاش‌های ایران برای عادی کردن روابطش با آمریکا در اواسط دهه‌ی هشتاد میلادی به موفقیت نرسید، جمهوری اسلامی به ترور مخالفین سیاسی خود در قلب کشورهای اروپایی ادامه داد. با ترور صادق شرفکنندی، رهبر حزب دموکرات کردستان ایران، در سپتامبر ۱۹۹۲، که به واقعه‌ی میکونوس مشهور شد، روابط ایران و اتحادیه‌ی اروپا در اوج تیرگی قرار گرفت و همه‌ی سفرای اروپایی ایران را ترک کردند. هم‌چنین، ایران متهم به دست داشتن در حمله به پایگاه آمریکا در الخبر عربستان و کنیسه‌ی یهودیان در آرژانتین شد. همین‌طور، هر چند در جریان حمله‌ی نظامی آمریکا به افغانستان بر علیه حکومت طالبان، جمهوری اسلامی امکانات اطلاعاتی و روابط خود را برای شکست طالبان در اختیار آمریکا قرار داد، ولی پس از لشکرکشی آمریکا به عراق با بسیج و تجهیز جریان‌ات وابسته به خود در آن جا به یک عامل دردسر و بالا رفتن تلفات جانی سربازان آمریکایی تبدیل شد.

این دوگانگی در برخورد ایران به آمریکا، در متن تلاش‌های مکرر آمریکا برای سرنگونی و جایگزینی رژیم اسلامی با حکومتی مطابق طبع آمریکا، صورت گرفته است. در هجدهم تیر ۱۳۵۹، کودتای نوژه که قرار بود توسط افسران ارتش وفادار به رژیم سلطنتی و حمایت کامل سازمان سیا صورت گیرد، لو رفت و شکست خورد. در شهریور ۱۳۵۹، ارتش عراق با تشویق و حمایت آمریکا به

نه تنها از کمک به ثبات در عراق و دست برداشتن از حمایت گروه‌های فلسطینی سخن به میان آورده بود، بلکه پیشنهاد داده بود برای خلع سلاح حزب‌الله تلاش کرده و تمام فعالیت‌های هسته‌ای خود را شفاف کند. در ازای این همه، ایران از آمریکا می‌خواست از رفتار خصمانه‌ی خود نسبت به جمهوری اسلامی دست بکشد و در بیانیه‌ی تصریح کند، که ایران جزو «محور شرارت» نیست. این نامه در آن زمان مخفی بود، ولی سال‌ها بعد محمدحسین عادل‌ی، که در آن زمان معاون وزیر امور خارجه ایران بود، در یک مصاحبه‌ی تلویزیونی با بی بی سی که به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب ایران پخش شد اظهار کرد: «آن نامه برای آمریکایی‌ها فرستاده شد، تا نشان دهد که ما آمادگی گفت‌وگو و حل معضلات هستیم. این اقدام در راستای سیاست‌های محمد خاتمی بود، که می‌خواست همه‌ی راه‌های مسالمت آمیز را بیازماید.»

نامه‌ی احمدی نژاد به جورج بوش، پس از انتخاب مجدد او به عنوان رییس جمهور آمریکا، و سپس نامه‌ی او به باراک اوباما، پس پیروزی‌اش در انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا، همه بخشی از تلاش‌های مداوم جمهوری اسلامی ایران برای عادی شدن روابطش با آمریکا و به طریق اولی رفع محدودیت‌های اقتصادی و سیاسی بر سر بسط روابط تجاری و دیپلماتیک‌اش در جهان است.

البته آن چه رفتار جمهوری اسلامی را به یک معما تبدیل می‌کند، تلاش‌های تروریستی و آشوب‌گرانه‌ی آن در همین سال‌ها علیه دولت آمریکا و یا کشورهای هم‌پیمان آن



می‌گیرد. قبول این ادعا، به معنای یکسان دیدن ایدئولوژی سیاسی جمهوری اسلامی با مضمون واقعی سیاست خارجی آن است. جمهوری اسلامی ایران تنها کشوری نیست که در آن مذهب اسلام، ایدئولوژی رسمی دولت آن است. به عنوان مثال، عنوان رسمی پاکستان، کشور هم‌جوار ایران، جمهوری اسلامی پاکستان است - و از واژه‌ی «پاک» برای تمایز آن با «نجس» که اشاره به هندوان و بودایان شبه قاره‌ی هندوستان قبل از تجزیه‌ی آن به پاکستان و هندوستان است - استفاده شده است. شکل حکومتی ولایت فقیه، یک شکل حکومتی ویژه‌ی جمهوری اسلامی است و با ایده‌ی خلافت القاعده و جریانات سنی بسیار متفاوت است. با این وجود، حتا همین شکل حکومتی معین چنان دست و پاگیر و نابهنگام است، که جریانات شیعه عراق و لبنان هم هیچ تمایلی به کپی برداری از آن ندارند. به عبارت دیگر، الگوی سیاسی جمهوری اسلامی ظرفیت انتقال به جغرافیای دیگری را به هیچ وجه ندارد، چه رسد به این که ایده و آرمان یک حرکت اسلام سیاسی جهانی باشد. به علاوه، برای جمهوری اسلامی تبلیغات اسلامی - حمایت از جریان حزب‌الله در لبنان و جریانات اسلامی در مناطق اشغالی فلسطین و تهییج و تسلیح جریانات شیعه در عربستان سعودی، بحرین، افغانستان و عراق در دوره‌های مختلف - قبل از این که یک تلاش واقعی برای تثبیت یک الگوی حکومت مذهبی باشد، اقدامی برای اعمال فشار به آمریکا و کشورهای هم‌پیمان آن جهت کاهش فشار آن‌ها به ایران و در نتیجه، تضمین امنیت حکومتی و پذیرش منافع ملی جمهوری اسلامی بوده است. اسلام تاکنون فقط پوشش ایدئولوژیکی مناسبی برای این کار بوده است.

حتا در طی دوره‌ی جنگ ایران و عراق، جمهوری اسلامی محدودیت ایدئولوژی اسلامی برای بسیج و تحریک گسترده‌ی مردم در مقابل تعرض عراق را دریافت و به پرچم ناسیونالیسم ایرانی توکل کرد. بدین ترتیب، جمهوری اسلامی یک حکومت بورژوایی است که برای پیش‌برد سیاست‌های ناسیونالیستی و ملی‌اش، که عمده‌ترین آن حفظ بقای خود است، از ایدئولوژی اسلامی استفاده کرده و می‌کند. البته ناسیونالیسم ایرانی همیشه مذهبی بوده است و بدین اعتبار، ایدئولوژی جمهوری اسلامی در بستر عمومی ناسیونالیسم ایرانی قرار دارد، با این

تفاوت که غلظت مذهبی آن کمی بیش‌تر از نحله‌های دیگر این ناسیونالیسم است. از این رو، سیاست خارجی جمهوری اسلامی نه سیاستی برای استقرار یک الگوی سیاسی مذهبی در منطقه (مانند خلافت اسلامی القاعده)، بلکه سیاستی برای حفظ منافع ملی این حکومت در چهارچوب مرزهای ملی است. اگر دولت آمریکا این موضوع را بپذیرد (که در دوره‌ی ریاست جمهوری کلینتون و اخیرا در دوره‌ی ریاست جمهوری اوباما پذیرفته است)، در آن صورت کنار آمدن با ایران کاملا شدنی و عملی است. به ویژه که در این شرایط، محدودیت‌های قدرت نظامی و اقتصادی آمریکا مشهود است. و همین‌طور، وضعیت اسف بار اقتصاد ایران به هیچ کدام از جناح‌های جمهوری اسلامی اجازه‌ی کوچک‌ترین ماجراجویی نظامی علیه آمریکا را هم نمی‌دهد.

استفاده‌ی جمهوری اسلامی از تروریسم، یک عامل مهم دیگری بر سر عادی شدن روابط ایران و آمریکا تلقی شده است. انفجار پادگان نظامی تفنگ‌داران آمریکایی در بیروت در اکتبر ۱۹۸۳، هدایت و شرکت در گروگان‌گیری قریب به ۱۰۰ تبعه‌ی اروپایی و آمریکایی در لبنان طی دهه‌ی هشتاد میلادی، بمب‌گذاری کنسسه‌ی یهودیان در آرژانتین در ۱۹۹۲، حمله به پایگاه آمریکا در الخبر عربستان در ۱۹۹۶، دست داشتن احتمالی جمهوری اسلامی در انفجار هوایم‌ای مسافربری آمریکا بر فراز اسکاتلند (لاکربی) در ۱۹۸۸ و بالاخره هم‌کاری فعال و تروریستی آن با جریانات مخالف آمریکا در عراق، همه مواردی هستند که به عنوان موانع عادی شدن روابط ایران و آمریکا طی

این سی سال تلقی شده‌اند. این اقدامات، البته نمونه‌های محدودی از ظرفیت غیر انسانی و سبعانه‌ی جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد که تاکنون در شکل وسیع‌تری در کشتار، اعدام و ترور هزاران مخالف سیاسی جمهوری اسلامی در داخل و خارج از ایران صورت گرفته است. با این وجود، استفاده از ابزار ترور برای پیش‌برد سیاست خارجی، ویژه‌ی جمهوری اسلامی ایران نیست. دولت‌های مختلف آمریکا خود کارنامه‌ی بسیار خونین و سبعانه‌ای در این زمینه دارند. همین‌طور، متحدین آن‌ها در خاورمیانه، ظرفیت کم‌تری از جمهوری اسلامی برای استفاده از چنین روش‌هایی ندارند. نه فقط دولت اسرائیل نمونه‌ی درخشان چنین کشورهایی است، بلکه حاکمان به تازگی به قدرت رسیده در عراق - که در زیر پوشش آمریکا حکومت می‌کنند - خود در گذشته بارها در انجام چنین اقدامات تروریستی شرکت داشته‌اند. بنابراین، برای آمریکا مساله بر سر تروریسم جمهوری اسلامی در خود نیست، بلکه بر سر هدف از این اقدامات تروریستی است. برای جمهوری اسلامی، تروریسم چیزی به جز تلاش برای حفظ منافع ملی آن و تحکیم موقعیت سیاسی‌اش در ایران نبوده است. اگر آمریکا و ایران بر سر این که منافع مشروع ملی جمهوری اسلامی چه هستند به توافق برسند، خطر تروریسم جمهوری اسلامی نیز حداقل بر علیه آمریکا و منافع بین‌المللی آن برطرف می‌شود.

و بالاخره، مساله‌ی تلاش ایران برای غنی‌سازی اورانیوم و دستیابی به فناوری بمب هسته‌ای به مورد تازه‌ای بر سر عادی شدن روابط ایران و آمریکا تبدیل شده است (در



این باره می‌توانید به مصاحبه‌ی مفصل‌تر نشریه‌ی «نگاه» با من، که در شماره‌ی ۱۸ این نشریه درج شده است، رجوع کنید. واضح است که حتا در صورت موفق شدن ایران به برخورداری از بمب هسته‌ای، استفاده از آن فقط می‌تواند جنبه‌ی دفاعی داشته باشد. به عبارت دیگر، بمب هسته‌ای امکانی است که می‌تواند از حمله‌ی نظامی و یا اشغال نظامی ایران توسط آمریکا و کشورهای هم‌پیمان آن در آینده جلوگیری کند. حتا اگر چنین چیزی واقعا درست باشد، تجهیز به سلاح هسته‌ای، مشکل انزوای سیاسی و اقتصادی ایران را به هیچ وجه برطرف نمی‌کند. همان طور که به عنوان مثال، مشکل انزوای دولت کره شمالی را حل نکرده است. در شرایط کنونی، جمهوری اسلامی از شرق، غرب و جنوب کاملاً در محاصره‌ی نظامی آمریکا و کشورهای هم‌پیمان آن قرار دارد. وجود بیش از صد هزار نیروی نظامی مستقر در کشورهای هم‌جوار ایران در کنار استقرار بیش از هزار فروند جنگنده‌ی هوایی و تعداد بی‌شماری ابزار جنگی دیگر و همین‌طور حضور ناوگان ششم آمریکا در بحرین، جمهوری اسلامی را کاملاً از سه طرف محصور کرده است.

بهبود محتمل روابط آمریکا و سوریه در آینده‌ی نزدیک، قطعاً به اجتناب سوریه از پیش‌برد دیپلماسی فرسایشی ایران در لبنان و مناطق فلسطینی خواهد انجامید. با هضم حزب‌الله در نظام سیاسی لبنان و حل مساله‌ی فلسطین، جمهوری اسلامی دو ابزار مهم سیاست خارجی خود را به طور عملی از دست خواهد داد. تجهیز ایران به سلاح هسته‌ای در این سیر تغییری به وجود نخواهد آورد. در حقیقت، این فناوری هسته‌ای یک مشکل واقعی دیگر و شاید مهلک‌تر برای جمهوری اسلامی را کاملاً دست نخورده خواهد گذاشت. این مشکل، نابسامانی اقتصادی و وخیم شدن وضعیت مالی جمهوری اسلامی در سال‌های آینده است، که با کاهش قیمت نفت تشدید خواهد شد. در کنار این نابسامانی اقتصادی و مالی، هر روزه به صف جوانان تحصیل‌کرده‌ی بیکار اضافه می‌شود و هم‌زمان بر عمق نارضایتی و وسعت اقدامات اعتراضی کارگران و جریانات اجتماعی متفاوت در ایران افزوده می‌گردد. این‌ها مشکلات جدی‌تری برای ثبات آتی جمهوری اسلامی هستند، تا احتمال درگیری نظامی با آمریکا. در چنین وضعیتی، مرور زمان عاملی است که کاملاً بر علیه جمهوری

اسلامی عمل می‌کند. انزوای اقتصادی ایران هیچ تأثیر جدی بر کارکرد اقتصادی ایران نمی‌گذارد، حال آن‌که انزوای اقتصادی ایران ابعاد وخیم شدن و نابسامانی اقتصادی ایران را به مراتب تشدید خواهد کرد.

سردمداران جمهوری اسلامی به خوبی می‌دانند، که با گفتن این که «اقتصاد پایه‌ی خر» است، نه می‌توانند جواب نارضایتی عمومی میلیون‌ها کارگر و بیکار ناراضی در ایران را بدهند و نه می‌توانند امکانات اقتصادی لازم برای حفظ و بسط قابلیت نظامی خود را حفظ کنند. پروژه‌ی «گفت‌وگوی تمدن‌ها» ی خاتمی و سپس نامه‌نگاری‌های احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری‌های آمریکا، تلاش کُل حکومت جمهوری اسلامی (و نه فقط جناح تندرو و یا لیبرال آن) برای شکستن انزوای سیاسی و اقتصادی این حکومت است. لفاظی‌های ضد آمریکایی برخی از مسئولین جمهوری اسلامی، صرفاً لفافه‌ای برای پوشاندن عمق این ضعف واقعی جمهوری اسلامی است. اکنون که دولت آمریکا به حکم درگیر شدن در وضعیت عراق و افغانستان و مشکلات اساسی اقتصادی‌اش قابلیت درگیری نظامی با ایران را به طور کُلّی و برای سال‌ها از دست داده است، جمهوری اسلامی بیش از گذشته امیدوار است که با دولت جدید آمریکا به توافقات اساسی بر سر همه‌ی موضوعاتی برسد که برای منافع ملی آن حیاتی هستند.

بدین ترتیب، معمای ایران بیش از گذشته برای آمریکا معمایی حل شدنی است. تناقضاتی که در رفتار جمهوری اسلامی وجود داشت و اساساً ناشی از تلاش‌های آن برای حفظ موقعیت خود می‌شد، در شرایطی که دولت آمریکا به حکم ضروریات اقتصادی و نظامی پذیرفته است که با این حکومت باید از طریق مذاکره به توافق برسد، اکنون یک دست‌تر به نظر می‌رسند. این بار همه‌ی جناح‌های جمهوری اسلامی بر لزوم مذاکره با آمریکا برای خارج شدن از انزوای اقتصادی و سیاسی، که امکان بقای رژیم اسلامی را با مخاطرات جدی مواجه کرده است، هم عقیده هستند. موضوع بر سر این است، که کدام جناح افتخار انجام این مذاکرات را از آن خود خواهد ساخت و جمهوری اسلامی از چه موضع قدرتی با آمریکا طرف خواهد شد. انتخابات دور بعدی ریاست جمهوری در ایران این مساله را به نفع این یا آن جناح جمهوری اسلامی فیصله خواهد

داد و اگر هیچ ماجرای غیرمترقبه‌ی عظیمی در خاورمیانه و یا جهان رخ ندهد، سال‌های آتی زمانی است که بالاخره «شیطان بزرگ» و یکی از اعضای «محور شرارت» برای به توافق رسیدن جهت حل اختلافات خود وارد مذاکرات مهمی خواهند شد.

هر چند که سیر احتمالی پیش‌رفت این مذاکرات از اکنون به دقت قابل تعیین نیست، اما می‌توان بدون اما و اگر، یکی از نتایج مهم نهایی این مذاکرات را از حال پیش‌بینی کرد. کنار آمدن دولت آمریکا با جمهوری اسلامی، در بی‌حقوقی سیاسی، اقتصادی و شرایط شدید استثمار کارگر و زحمت‌کش جامعه‌ی ایران تأثیر نخواهد گذاشت. اگر چیزی وجه مشترک این دو حکومت بورژوازی است، اراده‌ی آن‌ها بر محصور کردن مبارزات و خواست‌های کارگری است. جریانات بورژوازی اپوزیسیون و جناح‌های رژیم اسلامی بی‌شک هر گونه حل اختلافات ایران و آمریکا را به موضوعی برای جشن گرفتن و شادمانی تبدیل خواهند کرد. برای جنبش کارگری تنها ارزش مثبت چنین توافقاتی، شفافیت یافتن بیش‌تر مبارزه‌ی طبقاتی در ایران است؛ زیرا بیش از گذشته برای جنبش کارگری آشکار می‌شود، که موقعیت فرودست آن‌ها در جامعه نه محصول فشار نظامی و سیاسی آمریکا بر دولت جمهوری اسلامی، بلکه نتیجه‌ی موقعیت بالادست سرمایه‌داران ایرانی است، که در صفوف آن‌ها از موکلای متجدد ایرانی تا آیت‌الله‌های میلیاردی همگی حضور دارند.

مارس ۲۰۰۹

